

داستان خون لباس شهدا و آب قنات باغ‌های شمیران

نام: معصومه محمدی
موقعیت: محله زرگنده و شمیرانات

مساجد شمیران یکی از پایگاه‌های مبارزات مردمی در شمال تهران بود، به خصوص مسجد همت که به واسطه حضور آیت‌الله دین‌پرور زان و مردان بی‌شماری آنجا حضور داشتند.

معمولاً اعتراضات از کوچه‌های پایینی امامزاده صالح (ع) شکل می‌گرفت. معصومه محمدی، از اهالی زرگنده و از زنان فعال انقلابی شمیران می‌گوید: «آن روزها نوجوان بودم؛ اما خوب به یاد دارم که زنان نه تنها در تظاهرات شرکت می‌کردند، بلکه در محیط خانه هم سعی می‌کردند فضایی فراهم کنند تا فرزندان با فضای انقلاب و مبارزه با طاغوت آشنا شوند. پشت هر جوانی که در کوچه



و خیابان شعار می‌داد، مادری معتقد وجود داشت که سنگر انقلاب را در خانه حفظ می‌کرد. همین باعث شده بود تا فرزندان همین مادران نخستین بسیجیان جبهه‌های جنگ باشند و مادران دوباره در پشت جبهه سنگر را حفظ کنند.»

محمدی می‌گوید: «سن‌وسالی نداشتم که ازدواج کردم. با این حال بعد از پیروزی انقلاب و شروع جنگ همپای دیگر زنان محله پشتیبان جوانان در جبهه‌ها شدیم. خانمی به نام میرقوام‌الدین در محله‌مان زندگی می‌کرد که خانه‌اش را پایگاه فعالیت‌های مردمی کرده بود. آنجا پاتوق زنان محله بود تا در کنار جلسات روضه و احکام برای کمک به جبهه‌ها فعالیت کنند. انواع مرباهای خانگی را درست می‌کردیم. برادر و شوهرم این بسته‌ها را از پایگاه مردمی که درست روی سینه‌ها فرستادند. بسته‌بندی قرار داشت به جبهه‌ها می‌فرستادند. بسته‌بندی خوراکی‌ها کار ساده‌ای نبود. مثلاً برای مرباها باید خانه‌به‌خانه شیشه جمع می‌کردیم. خانم‌ها با روبان سبز، سفید و قرمز شیشه را تزئین می‌کردند و نامه‌ای برای دلگرمی روی آن می‌چسباندند.»

از مهم‌ترین کارهایی که زنان آن روزها انجام می‌دادند شستن لباس رزمندگان بود؛ «لباس رزمندگان را در باغی در شمیران می‌شستیم؛ باغ‌هایی که قنات داشت اغلب مملو از زنانی بود که برای شستن لباس رزمندگان دور هم جمع می‌شدند. گاهی برای پاک کردن خون از لباس سربازان که پارچه‌هایی ضخیم داشت باید چند نفر خون‌رانی می‌شدند. بعد کسانی بودند که لباس‌ها را رفته‌رفته می‌کردند و در کیسه‌هایی بسته‌بندی شده دوباره به مساجد می‌فرستادند. با شستن هر لباس خونین کلی اشک می‌ریختم. یادم می‌آید زنی می‌وه کنان نوحه می‌خواند و لکه‌های خون را می‌شست. روزهای کار و اشک بود.»

تولد نخستین کانون بانوان انقلابی کن

نام: زهرا درویش

موقعیت: محله کن



می‌کردیم. «بانو درویش از روزهایی یاد می‌کند که زنان محله اعلامیه می‌نوشتند؛ «دستگاه کبی نبود. اعلامیه‌ها را می‌نوشتیم. بعضی شب‌ها مردها کشیک می‌دادند و ما اعلامیه‌ها را پخش می‌کردیم. بعد از انقلاب در همان هفته‌های نخست، دختر امام (ره) به کن آمد و طی جلسات سخنرانی زنان را برای انجام فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی تشویق می‌کرد. حالا باید بعد از مبارزه به فکر توسعه فرهنگی و اجتماعی می‌بودیم. همان روزها به عنوان معلم فعالیت می‌کردم. برای نخستین بار طرح نهضت سوادآموزی اجرا می‌شد که به نام طرح اکابر معروف بود. من نخستین کلاس‌های اکابر کن و روستاهای اطراف را راه‌اندازی کردم. بعد از آن نخستین کانون انقلابی زنان کن را نیز افتتاح کردیم که در روزهای دفاع مقدس پایگاه فعالی برای فعالیت‌های پشت جبهه بود.»

وقتی متوجه علاقه بانوان کن به مبارزات انقلابی شد، این جلسات را برای زنان نیز برگزار کرد. من با وجود سن کمی که داشتم مسئول هماهنگی جلسات بودم. اغلب جلسات خانگی قرآن و احکام را مدیریت می‌کردم تا همه زنان کن بتوانند در کنار این جلسات با اندیشه‌های امام خمینی (ره) و انقلاب آشنا شوند. آن روزها در مدرسه دخترانه فرحناز پهلوی شهر زیا که الان مدرسه سمیه است درس می‌خواندم. همیشه انشاها را با موضوعات سیاسی و انقلابی می‌نوشتیم. سخنرانی‌های شهید ناطق نوری را برای بچه‌ها زمزمه می‌کردم. یکی از مهم‌ترین فعالیت‌هایم در محله کن راه‌اندازی کتابخانه بود. در همان خانه آقای تیشه‌دار کتابخانه راه‌اندازی شد. کتاب‌ها را موضوع‌بندی کردیم که بیشتر برای نوجوانان و جوانان بود. بسیاری از کتاب‌ها را مخفیانه جابه‌جا



رفت و آمد شخصیت‌های سیاسی و مبارزان انقلابی در محله کن تنها مختص به مردان نبود؛ جلسات و سخنرانی‌های زنان نیز جایگاه ویژه‌ای در این محله داشت.

پایگاه اصلی زنان انقلابی کن در خانه محمدعلی تیشه‌دار بود؛ خانه بزرگی که در سه‌راه کن و محله غریب آباد قرار داشت. زهرا درویش، از مبارزان انقلابی محله کن که اکثر برنامه‌ریزی‌های سیاسی، جلسات سخنرانی و راهپیمایی زنان محله را مدیریت می‌کرد می‌گوید: «خانه آقای تیشه‌دار بزرگ بود و از آنجا که ایشان و همسرشان نیز از مبارزان انقلابی بودند، ما این خانه را برای فعالیت‌هایمان انتخاب کردیم. آن روزها ۱۷ سال بیشتر نداشتم؛ ولی وقتی فعالیت‌های انقلابی پدر و برادرم را می‌دیدم دلم می‌خواست من هم بتوانم کاری کنم. زنان محله کن به دلیل روحیه مذهبی‌شان خیلی زود وارد مبارزات سیاسی و فعالیت‌های انقلابی شدند. آن روزها شهید عباسعلی ناطق نوری کلاس‌های درس قرآن در محله کن و باغ فیض برگزار می‌کرد. درحقیقت این کلاس‌ها به نوعی جلسات سیاسی هم بود. او

وقتی مدیر مدرسه حکم اخراجم را صادر کرد



نام: زهرا تیموری

موقعیت: مدرسه اسلامی حسینه محله طرشت

اسلامی طرشت بانام «دبستان اسلامی حسینه» راه‌اندازی شد. ابتدا شاگرد آن مدرسه بودم و بعد به عنوان معلم آنجا مشغول به کار شدم. در آن روزها مبارزات انقلابی در تهران به اوج خود رسیده بود. من به همراه تعدادی از معلمان مدرسه اخبار و اتفاق‌های راهپیمایی‌ها را جمع‌آوری می‌کردیم و در کلاس به بچه‌ها گزارش می‌دادیم. در بیشتر مواقع اگر دانش‌آموزی در راهپیمایی شهید می‌شد به بچه‌ها اعلام می‌کردیم که فردا به مدرسه بیایند ولی به کلاس‌ها نروند تا در حیط مدرسه شعار بدهیم. «مدرسه اسلامی حسینه طرشت مدرسه دولتی نبود؛ مدرسه ملی بود و والدین پول پرداخت می‌کردند. تیموری می‌گوید: «آموزش و پرورش رژیم شاهنشاهی برای اینکه کنترل مدرسه را در دست داشته باشد برای مدرسه مدیر طاغوتی و بی‌حجاب تعیین کرده بود. مدیر همیشه دنبال این بود که سرمنشا فعالیت‌های انقلابی بچه‌ها را پیدا کند. روزی یکی از مادران با مدیر تماس گرفت و گفت: خانم تیموری بچه‌ها را به شعار دادن و تجمع در حیط مدرسه ترغیب می‌کند. مدیر مدرسه نامه اخراجم را به آموزش و پرورش فرستاد؛ ولی بعدها متوجه شدم همسرش که گویی از مبارزان انقلابی بود او را تهدید کرده که اگر نامه را پس نگیری طلاق می‌دهم.»

بسیاری از فعالیت‌های انقلابی و مبارزات سیاسی زنان تهران در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی نمود پیدا می‌کرد.

مدارس و پایگاه‌های فرهنگی، همچون تیموری را بیشتر زنان طرشتی می‌شناسند. او یکی از تأثیرگذارترین معلم‌های انقلابی در مدرسه قدیمی محله طرشت بود. بسیاری از دختران دانش‌آموز آن روزهای این محله قدیمی از پشت نیمکت‌های درس مدرسه اسلامی حسینه طرشت مبارزات انقلابی خود را شروع کردند. زهرا خانم با اینکه چند سالی است بازنشسته شده، همچنان به فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی خود ادامه می‌دهد. او خاطرات روزهای انقلاب را اینگونه روایت می‌کند: «بافت مذهبی محله طرشت باعث شده بود تا مدرسه ابتدایی اسلامی در این محله دایر شود. طرشت یک مدرسه دولتی به نام نوش‌آفرین داشت که مختلط بود. درس قرآن و احکام هم نمی‌دادند. برای همین بسیاری از خانواده‌های مذهبی دختران شان را به این مدرسه نمی‌فرستادند. فرح‌زهره، خاله‌ام، برای نخستین بار مجوز مدرسه اسلامی را از طرف جامعه تعلیمات اسلامی گرفت و نخستین مدرسه

